شنود مکالمات آیت‌الله صدوقی به روایت اسناد ساواک

۱۲

ارتباط شهید صدوقی با مراجع قم

د. ارتباط با قم و مراجع ثلاث

یکی از اقدامات اساسی آیت‌الله صدوقی، ارتباط مستمر با قم و مراجع معظم تقلید در خصوص همگانی نمودن انقلاب اسلامی بود. این تلاش، در تماس‌های ایشان با آیت‌الله شریعتمداری که در این زمان، ضمن ارتباط با رجال دولتی از تحرک لازم برخوردار نبود، بسیار ملموس و محسوس است.

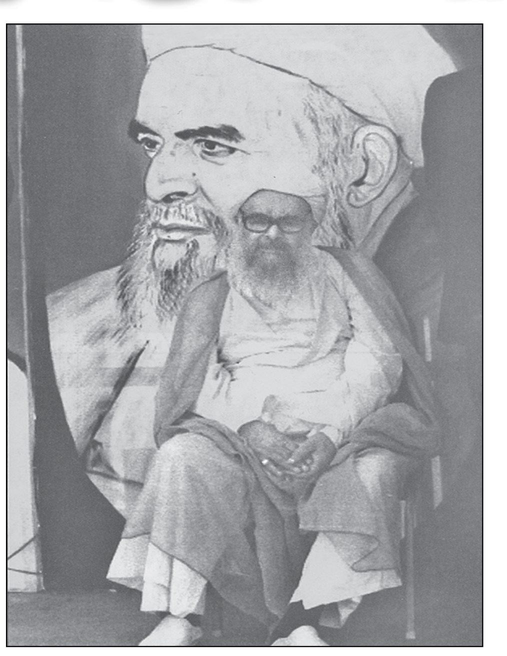

*** یکی از اقدامات اساسی آیت‌الله صدوقی، ارتباط مستمر با قم و مراجع معظم تقلید در خصوص همگانی نمودن انقلاب اسلامی بود. این تلاش، در تماس‌های ایشان با آیت‌الله شریعتمداری که در این زمان، ضمن ارتباط با رجال دولتی از تحرک لازم برخوردار نبود، بسیار ملموس و محسوس است.**

«حاجی صدوقی با شریعتمداری صحبت کرد و بعد از احوالپرسی گفت:

می‌خواستم عرض کنم دو تا تلگراف زدم خدمتتان، نمی‌دانم رسیده یا نه؟

شریعتمداری: نخیر.

صدوقی: می‌خواستم ببینم اوامری دارید، بفرمایید چه اقدامی باید بکنم؟

شریعتمداری: والله می‌دانید عوارض این اتفاقات در نتیجه آن کارهایی که در خارج... و لذا ما نمی‌توانیم مشاوره آنها را از آقایان تقاضا کنیم که خدای ناکرده دوباره کشت و کشتار بشود.

صدوقی: اقدامی از ناحیه خود حضرت آیت‌الله شده یا نه؟

شریعتمداری: آخه بر ما که مناسب نیست.

صدوقی: اعلامیه دولت امروز از خاطر مبارک گذشته.

شریعتمداری: بله، گفتن.

صدوقی: خوب، حالا در برابرش...

شریعتمداری: نخیر، چیزی ما در برابرش نمی‌گیم، نه ما کاری نداریم و ما خودمان دنبال وظیفه خودمان هستیم.

صدوقی: که اصلا اقدامی نمی‌فرمایید؟

شریعتمداری: آخه چه اقدامی؟ اقدامی نیست؟

صدوقی: تکذیبی بشه.

شریعتمداری: تکذیب نه، ما کاری نداریم؛ خودشان دوباره عوض کردند و گفتند به قول خودشان خرابکاران آمدند و آنها دنبال اینها آمدند، ولی این هم درست نیست، تظاهراتی در کار نبوده، ولی چه بگوییم، کاری شده است، اول مسلمان‌ها بدانند، دوما اگر بشه به استاندار و مقامات بالاتر اعتراض بشه که آخه علت این کار چه بوده، آخه بهانه‌ای هم نداشته‌اند، فقط بدانند که مردم متوجه قباحت این کار شده‌اند.

صدوقی: یعنی در هر شهری از استاندار آن شهر.

شریعتمداری: هر جا که می‌توانند، در تبریز به استاندار مراجعه کرده‌اند و نوشته‌اند و اعتراض کرده‌اند و جواب خواسته‌اند که آخه علت چه بوده است و جریانات قم باید تا کی ادامه پیدا کند، مشابه این کارها اگر در آنجا نمی‌دانم امکان دارد یا نه؟

صدوقی: عرض کنم که هر دو سه شب بالای منبر جریان را مفصلا با حضور چندین هزار نفر گفته‌ام، دو تا تلگراف هم حضور شما شده و تلگراف سوم هم در شرف ارسال است و رونوشت را هم خدمت شما می‌فرستیم، من فکر کنم از طرف آقا یه چیزی نوشته بشه برای مردم و جریان را محکوم کنید، بد نباشه.

شریعتمداری: والله یک وقت تشریف بیاورید اینجا.

صدوقی: خیلی وقت هست می‌خواهم بیایم، شاید تا آخر هفته خدمت برسم.

شریعتمداری: چون این قضیه جنبه شخصی دارد و من نمی‌خواهم...!

صدوقی: شخصی نیست، جنبه اسلامی است، تجاوز به حریم حضرت آیت‌الله، تجاوز به دین و تجاوز به آیین است.

شریعتمداری: آخه چون منزل من بوده، مردم خیال می‌کنند...

صدوقی: هیچ کس همچین خیالی نمی‌کند و تصور نمی‌کنم، شما چیزی مرقوم بفرمایید فکر کنم بهتر است.

شریعتمداری: حالا فکرش را بکنیم، ببینیم. سپس خداحافظی.»

در شنودی دیگر:

«بعد سوژه با خود آقای شریعتمداری صحبت کرد و بعد از احوالپرسی، سوژه گفت: دیشب جنابعالی تلفن زده بودید، بنده نبودم و امروز هم یزد نبودم، امری داشتید؟

آقای شریعتمداری: راجع به آن مطلبی که نوشته بودید، جنابعالی هیچ نگران نباشید، ما تا جایی که امکان داشتیم سعی کردیم و اظهار کردیم که خبرگزاری‌های خارجی و داخلی نوشته‌اند که هیچ نوع اختلافی نیست و دولت را تایید نمی‌کنیم و حتی نخست‌وزیر خواست بیاید اینجا، ما قبول نکردیم و سپس راجع به پنجشنبه که یزد تعطیل کرده است، تشکر کرد و گفت ما چنین دستوری نداده بودیم که تعطیل کنند و کار گروه‌های دیگر بوده است و راجع به کشتار امروز تهران، ما را خیلی ناراحت کرده است و نمی‌دانیم چی کار کنیم؟

صدوقی: ما منتظر اوامر هستیم و به قدری ناراحت هستم و هر کی سؤال می‌کند از من که چی کار کنیم؟ گفته‌ام منتظریم ببینیم بزرگان چه می‌کنند.

آقای شریعتمداری: شاید فردا تصمیمی گرفته شود.

صدوقی: پس هر تصمیمی گرفته شد، ما را هم در جریان بگذارید.

شریعتمداری: باشد، اگر ما نتوانستیم تماس بگیریم، شما تماس بگیرید.»

صفحه پاورقی

روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود

تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

۳۳

نیمهٔ پنهان

۳۱۳۲

دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

ادوارد براون؛ جاسوس MI6 در پوشش «شرق‌شناس»

نقش یهودیان جدیدالاسلام در گسترش بهائیت

درباره اهمیت بهاییان برای رژیم صهیونیستی، از همان ابتدا وابسته سفارت دولت اشغالگر قدس در اروگوئه سخنی دارد که در نوع خود جالب توجه است. ابراهام ساریوس وابسته سفارت اسراییل در سال ۱۳۴۰ گفته است: «در اسراییل گروه کوچکی از بهاییان وجود دارند که اکثر آن‌ها ایرانی هستند، اگر چه این عده از ۲۵۰ نفر تجاوز نمی‌کند، مع ذلک در اسراییل اهمیت و مقام فوق‌العاده‌ای دارند.»

در همین رابطه، در تاریخ ۴ بهمن ۱۳۴۹ ساواک در گزارشی به نقل از فریدون رامش‌فر یکی از بهاییان ایرانی می‌نویسد: «دولت اسراییل آن‌قدر به بهاییان خوشبین است که در فرودگاه خود، احبا [بهاییان] را بازرسی نمی‌کنند و وقتی رییس کاروان به پلیس اظهار می‌دارد: «این‌ها آن‌ها هستند»، حتی یک چمدان را باز نمی‌کنند ولی مسافرین را حتی کلیمی‌ها را بازرسی می‌کنند، به‌طوری که یک کلیمی اعتراض کرده بود، چرا ایرانی‌ها را بازرسی نمی‌کنند و ما را که این‌جا موطنمان هست، مورد بازرسی قرار می‌دهید؟»

در مقابل بهاییان نیز به طور معمول به اسراییل وفادار مانده‌اند. آن‌ها در رژیم پهلوی به مدد شخص هویدا تا بالاترین رده‌های حکومتی صعود کرده بودند، نه تنها از سرمایه خود، بلکه از اعتبار مقام و جایگاهی که داشتند، به نفع صهیونیست‌ها خرج کردند.

***نمونه‌های فراوانی از گرایش یهودیان جدیدالاسلام به فرقه بهایی‌گری و بابی‌گری وجود دارد. آن‌ها از این راه نه تنها خود به گسترش بهائیت کمک کرده‌اند؛ بلکه در این رهگذر از چتر حمایتی انگلستان برخوردار شده و به اهداف سیاسی خود دست یافته‌اند.**

بهاییانی چون ارتشبد فریدون جم، سپهبد عبدالکریم ایادی، سپهبد خسروانی، حبیب‌الله ثابت پاسال، عباس آرام و سپهبد علی محمد خادمی در دوران پهلوی کم به سود اسراییل نقش آفرینی نکرده‌اند.

شاید ذکر تنها یک مورد از حمایت‌های بهایی‌ها از رژیم اشغالگر قدس که هنوز نیز ادامه دارد، کافی باشد تا به عمق این دوستی دو جانبه و پر منفعت پی ببریم.

ژوئن ۱۹۶۷ یعنی در خرداد سال ۱۳۴۶ سومین جنگ میان اعراب و اسراییل در گرفت و به شکست ارتش‌های عربی منجر شد. در این تهاجم که به جنگ شش روزه شهرت یافت، بخش وسیعی از اراضی اسلامی مانند صحرای سینا، ارتفاعات جولان، کرانه باختری رود اردن و بیت المقدس به اشغال صهیونیست‌ها درآمد.

بهاییان در خلال این جنگ برخلاف شعارشان مبنی بر «صلح جهانی»، به جای محکوم کردن صهیونیست‌ها به‌عنوان «آغازگر جنگ و متجاوز» در عمل همه گونه حمایتی را از آن‌ها کردند. گزارش ساواک در تاریخ ۱۳۴۶/۵/۱۰ نشان می‌دهد که در این تاریخ مبلغی در حدود ۱۲۰ میلیون تومان که آن زمان پول بسیار هنگفتی بود، به‌وسیله بهاییان ایران جمع‌آوری شد که به ظاهر برای بیت العدل در حیفا ارسال شود. ولی منظور اصلی آن‌ها از ارسال این مبلغ، کمک به ارتش اسراییل بود. ساواک در ادامه می‌افزاید: «مقدار قابل ملاحظه‌ای از این پول به‌وسیله حبیب ثابت [بهایی یهودی تبار] متعهد و پرداخت شده است.»

در مجموع می‌توان این طور گفت که انگلستان از همان ابتدا می‌دانست که چگونه اهدافش را در رابطه با این فرقه هدایت کند و با تزریق آرمان‌های صهیونیست به کالبد بهاییت از آن به نحو احسن استفاده کند. اکنون با این همه نقش و اهمیت بهاییت برای انگلستان چگونه می‌توان از نقشی که براون در حیات بهاییت بازی کرد، به سادگی گذشت؟ آیا باز هم می‌توان ساده لوحانه تصور کرد که براون تنها یک مستشرق و علاقه‌مند به زبان پارسی بود؟! خیر! به یقین او یک مستشرق نبود، براون در تمام دورانی که سنگ ایران را به سینه می‌زد همانند یک دانشمند اما وفادار و عامل سیاست استعماری به وطنش عمل کرده است. دانشمندی که در عین خدمات به ظاهر ادبی به ایران هرگز نتوانست، در سیاست، خارج از اصول انگلستان عمل کند، برخی چون عباس نصر سیاست براون را این‌گونه تعبیر می‌کنند:

«... تا آن‌جا که نوشته‌ها و گفته‌های براون را دیده‌ایم [...] سخن او این بود که نباید انگلستان و روسیه بر علیه ایران متحد شوند و این سیاست ادوارد گری را به نفع حزب جرج کرزن... تقبیح می‌کرد. چرا که خود او نیز دوست و یاور کرزن، وزیر امور خارجه پس از ادوارد گری بود و در واقع به اجرای سیاست‌های کرزن علیه گری درباره ایران هم می‌پرداخت.»

با این همه نقش و اهمیت بهاییت برای انگلستان چگونه می‌توان از نقشی که براون در حیات بهاییت بازی کرد، به سادگی گذشت؟ آیا باز هم می‌توان ساده‌لوحانه تصور کرد که براون تنها یک مستشرق و علاقه‌مند به زبان پارسی بود؟

نمونه‌های فراوانی از گرایش یهودیان جدیدالاسلام به فرقه بهایی‌گری و بابی‌گری وجود دارد. آن‌ها از این راه نه تنها خود به گسترش بهائیت کمک کرده‌اند؛ بلکه در این رهگذر از چتر حمایتی انگلستان برخوردار شده و به اهداف سیاسی خود دست یافته‌اند.

به عنوان مثال اولین کسانی که در خراسان بابی شدند، یهودیان جدیدالاسلام مشهد بودند، که در سال ۱۸۳۱ حدود دو هزار نفر گزارش شده است. این جمعیت بی‌آن که هیچ فشاری بر آن‌ها باشد، کمی پیش از آغاز ادعای علی محمد شیرازی بی‌آن که هیچ فشاری بر آن‌ها باشد، دسته جمعی مسلمان شدند و کدخدای آن‌ها به نام ملامشایخ به ملامهدی و خاخام این گروه به نام ملابنیامین یزدی، به نام ملاامین تغییر نام داد. تعداد زیادی از آن‌ها به فاصله کمی پس از فتنه بابیگری به این فرقه پیوستند و بعدها نیز نقش فعالانه‌ای را در گسترش بهایی‌گری برعهده گرفتند.

از جمله بهاییان معروف دیگری که به بهاییت پیوست، ملا عبدالخالق یزدی است که ابتدا در یزد امامت داشت. او از علمای دین یهود بود که پس از مسلمان شدن در زمره اصحاب شیخ احمد احسایی جای گرفت و احسایی هفت سال در خانه او اقامت کرد. ملاعبدالخالق یزدی سپس به مشهد مهاجرت کرد. در صحن حضرت رضا(ع) نماز جماعت و بساط منبر و موعظه برقرار کرد و به نوشته مهدی بامداد به یکی از «علمای طراز اول مشهد» تبدیل شد.

در سال ۱۸۳۹ در حدود دو هزار نفر یهودی ساکن مشهد حسن نیکو، مبلغ پیشین بهائی در این باره می‌نویسد:

«طبقه دیگر (بهائیان) یهودی هستند که با چه بغض عناد به اسلام معروف‌اند... در چنین صورتی اگر کسی علمی بلند کند که باعث تفریق و تشیت جمعیت اسلام شد او سبب تفریق مسلمین گردد، البته دشمن... دلشاد گردیده وی را استقبال می‌کند... (یهودیان) در دخول در مجامع و محافل بهائیان سه قاره مسلم برای خود تصور داشته: اول آن که لااقل سیاهی لشکر دشمن می‌شود که بر ضد اسلام قیام کرده و رایت تشیت و تفریق را بلند نموده است؛ دوم آن که از مسئله اجتناب و دوری که در مسلمین شیعه نسبت به یهود بود مستخلص می‌شوند و با آن‌ها معاشرت می‌کنند، بلکه وصلت می‌نمایند؛ سوم آن که اگر غلبه و قدرت با بهائیان گردد عجالت خوری در حزب آنان وارد کرده باشند.»

اما آن‌ها در واقع یهودیان مخفی بودند و به قول والتر فیشل، محقق یهودی: «در طول دوران طولانی ۱۱۰ ساله‌ای (۱۸۳۹-۱۹۴۹) که از مسلمان شدن این یهودیان می‌گذشت، آن‌ها، همچنان در خفا یهودی بودند.»

*** گزارش ساواک: «دولت اسراییل آن‌قدر به بهاییان خوشبین است که در فرودگاه خود، احبا [بهاییان] را بازرسی نمی‌کنند و وقتی رییس کاروان به پلیس اظهار می‌دارد: «این‌ها آن‌ها هستند»، حتی یک چمدان را باز نمی‌کنند ولی مسافرین را حتی کلیمی‌ها را بازرسی می‌کنند.**

چنان چه دایرةالمعارف یهود جدیدالاسلام‌های مشهد را در ذیل مدخل «یهودیان مخفی مطرح کرده است، نه در مدخل مرتدین و در جای دیگر تصریح می‌کند که آن‌ها به عنوان «یهودیانی در لباس اسلام» به حیات خود ادامه دادند.

این افراد وظیفه داشتند تا وظایف سیاسی متعددی را انجام دهند.

به عنوان مثال از جمله یهودیان مشهد فردی به نام ملاابراهیم ناتان را می‌شناسیم که رهبری یک شبکه فعال اطلاعاتی انگلیس را در منطقه برعهده داشت و در سال ۱۸۴۴ (سال آغازین دعوی باب) به بمبئی مهاجرت کرد. دایرةالمعارف یهود از ملاابراهیم ناتان به صراحت به عنوان «مامور اطلاعاتی بریتانیا» یاد کرده است.

صرف نظر از یهودیان مخفی، نقش یهودیان علنی در ترویج و گسترش کمی و کیفی بابیگری و بهایی‌گری نیز چشمگیر است. اسماعیل رایین در کتاب انشعاب در بهائیت می‌نویسد: «بیش‌تر بهائیان ایران یهودیان و زردشتیان هستند و مسلمانانی که به این فرقه گرویده‌اند در اقلیت می‌باشند. اکنون سال‌هاست که کم‌تر شده مسلمانی به آن‌ها پیوسته باشد.

بهاییان بسیاری را می‌توان نام برد که از جمله خانواده‌های بانفوذ و سرشناس یهودی بوده‌اند که نه تنها در دوران قاجار بلکه در سال‌های بعد در دوران پهلوی در سیاست و اقتصاد ایران نقش داشته‌اند. از جمله خاندان حکیم در دوران قاجار و پهلوی از نسل یک یهودی مهاجر به نام حکیم سلیمان بودند که در زمان فتحعلی شاه قاجار به ایران کوچ کرده بودند.

خاندان‌های یهودی - بهایی شبکه‌ای بانفوذ، ثروتمند و مقتدر را پدید آورده بودند که در قلب آن‌ها خاندان‌های آزاده، اتحادیه، اخوان صفا، ارجمند، برجیس، برومند، جاوید، حافظی، حقیقی، حکیم، شایان، صمیمی، عزیزی، عهدیه، فیروزه، لاله‌زار، لاله‌زاری، موید، ماهر، مبین، متحده، متحدین، مجذوب، معنوی، ملکوتی، میثاقیان، میثاقیه، نصرت، وحدت، یوسف‌زاده، یوسفیان و البته افراد بسیار دیگری جای داشتند.

گرایش یهودیان به بهائیت تنها مربوط به ایران نیست، تلاش آن‌ها برای تبدیل این فرقه به یک دین بهائی در سایر کشورها به ویژه در اروپا و ایالات متحده آمریکا، نیز چشمگیر بوده و هست.

گفت و گو
با استاد موسوی گرمارودی

مؤسسه فرانکلین در پی استعمار فرهنگی بود-۱

اشاره:

یکی از شیوه‌های همیشگی استکبار جهانی برای سلطه بر سرزمین‌ها و ملل دیگر، نفوذ و استعمار فرهنگی از طریق ایجاد مراکز به ظاهر فرهنگی بوده و هست. موسسات و نهادهایی برای نشر کتاب، انتشار نشریه، آموزش زبان، تاسیس رادیو و تلویزیون، اعزام هیئت‌های علمی و ... از جمله همین مراکز به اصطلاح فرهنگی به شمار آمده‌اند که در دوران طاغوت به همین طریق، ایالات متحده آمریکا در کنار استعمار سیاسی و اقتصادی، سعی در نفوذ و استعمار فرهنگی جامعه ایرانی داشت. از جمله مراکز یاد شده موسسه‌ای انتشاراتی به نام «فرانکلین» بود که هسته اصلی آن در نیویورک قرار داشت و در کشورهای دیگر برای چاپ کتاب‌های آمریکایی جهت تبلیغ و آموزش سبک زندگی غربی و فرهنگ آمریکایی، شعبه تاسیس می کرد. در اساسنامه این موسسه، یکی از اهداف اصلی آن، آشنایی و علاقه‌مند کردن مردم خارج از ایالات متحده آمریکا با فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی ذکر شده بود!

***این مصاحبه عزم و جزم استاد علی موسوی گرمارودی به عنوان مدیریت اولیه پس از انقلاب موسسه فرانکلین اصلاح انحرافات فرهنگی و بازنگری کتاب‌های مصوب دوران طاغوت را نشان می‌دهد.**

***

در اساسنامه موسسه فرانکلین ، یکی از اهداف اصلی آن،آشنایی و علاقه‌مند کردن مردم خارج از ایالات متحده آمریکا با فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی ذکر شده بود!

***گرمارودی: اکثر قشرهای مردم ما در طی چند ساله اخیر از چنان بینش و تجربه‌ای برخوردار شده بودند که بخوبی می‌فهمیدند مراکزی نظیر فرانکلین یا تحت هر پوشش غلط‌انداز دیگری صرفاً هدفشان رواج فرهنگ آمریکایی در ایران بوده است**

مراسم تجلیل از استاد سیدعلی موسوی گرمارودی

یکی از شعب موسسه فرانکلین، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط شخصی به نام همایون صنعتی‌زاده در ایران تاسیس شد. این موسسه به تدریج بخش اعظم بازار چاپ و نشر کتاب در ایران را در اختیار گرفت و با کمک دربار شاه، موسسات انتشاراتی جدید مانند امیر کبیر و شرکت کتاب‌های جیبی را پیرامون خود، راه اندازی کرد. خیل عظیم کتاب‌های مبلغ فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی که توسط این موسسه در طول آن سالها منتشر گردید، نشانگر نیروی عظیمی است که از سوی مراکز استعماری در غرب، برای تحمیق و استحمار جامعه ایرانی تدارک دیده شده بود. طرفه آنکه شعبه موسسه فرانکلین در ایران علاوه بر ترجمه و نشر کتاب‌های آمریکایی، چاپ و نشر کتب درسی مدارس را هم به انحصار خود درآورده بود و زمینه‌های نفوذ فکری در جامعه ایرانی را از دوران کودکی و نوجوانی فراهم آورد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در اولین روزهای تاسیس نظام جمهوری اسلامی طی حکمی از سوی مهدی بازرگان (نخست‌وزیر دولت موقت)، علی موسوی گرمارودی به عنوان مدیریت موسسه فرانکلین (که در سالهای آخر رژیم شاه به موسسه انتشاراتی «نومرز» موسوم شده بود) برگزیده شد. حکمی که بلافاصله توسط هاشم صباغیان (معاونت وقت نخست وزیر در امور انتقال) با تبدیل نام موسسه فرانکلین به «سازمان آموزشی نومرز» تصحیح شد. موسسه‌ای که به «سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی» تغییر نام داد.

آنچه در پی می آید گفت و گوی مجله «امید ایران» به سردبیری علیرضا نوری زاده، عامل سرویس‌های اطلاعاتی غرب و ضد انقلاب فراری و عنصر وابسته به وهابیت تکفیری در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ با علی موسوی گرمارودی به عنوان مدیر موسسه فرانکلین یا همان سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی است که پس از ۳۷ سال از چند جهت خواندنی است:

اول از این جنبه که نگاه رایج آن زمان را نسبت به موسساتی مانند فرانکلین نشان می‌دهد نگاهی اصولی که متأسفانه امروزه بعضا در محافل شبه روشنفکری و حتی برخی حوزه‌های به اصطلاح انقلابی و همچنین مدیریتی فرهنگی به نگرشی واداده و خودباخته نسبت به مظاهر فرهنگی طاغوتی و استعماری بدل شده است.

دوم از این جهت که در نشریه یک ضد انقلاب فراری همچون علیرضا نوری‌زاده به چاپ رسیده؛ کسی که آن روزها ژست انقلابی به خود می گرفت و مواضع ضد اعراب از خود نشان می‌داد و در نشریه‌اش به گونه‌ای افراطی و خارج از موضوع، به قلم خود مسئله تعلق جزایر ۳ گانه به ایران را مطرح کرده و بر طبل اختلافات ایران با کشورهای همسایه می کوبید. (در حالی که بعدا معلوم شد که در همان زمان نیز از محافل وهابی و وابستگان آل سعود بودجه دریافت می کرده است) و امروزه وجهه کاسبکارانه و پیوند ناگسستنی‌اش با مجافل تکفیری و وهابی از یک سو و سرویس‌های اطلاعاتی غربی از سوی دیگر، بیش از پیش روشن شده است.

و سوم عزم جزم استاد علی موسوی گرمارودی به عنوان مدیریت اولیه پس از انقلاب موسسه فرانکلین اصلاح انحرافات فرهنگی و بازنگری کتاب‌های مصوب دوران طاغوت را نشان می‌دهد.

عزم جزمی که در مدیریت‌های بعدی به تدریج کم رنگ و کم رنگ‌تر شد تا اینکه متاسفانه به چاپ و انتشار همان کتاب‌های تایید شده مرکز نیویورک موسسه در دوران طاغوت بازگشت کرد و بیت المال را هزینه ترویج و گسترش فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی نمود!

دفتر پژوهشهای موسسه کیهان

نقش انقلاب در ادب امروز ایران

س: شما در سازمان انتشارات فرانکلین چه برنامه‌هایی دارید و چه هدف‌هایی را احتمالاً می‌خواهیددنبال کنید؟

گرمارودی: در حال حاضر بیشتر کار و وقت ما در اینجا متمرکز شده است بر روی چاپ کتاب‌های درسی یعنی کتاب‌های درسی از دوره اول ابتدایی تا پنجم قدیمی دبیرستان. چون در اینجا ما دارای امکانات بیشتری از نظر طراحی، لئات و سایر مسایل فنی مربوط به چاپ و میزانپاژ هستیم و بخصوص ماشین‌های رتاسیون افست در اختیار داریم، وزارت آموزش و پرورش برای چاپ کتاب‌های ابتدایی با فرانکلین قرارداد بست و از آنجا که تا اول مهر ماه سه چهار ماهی بیشتر فاصله نداریم باید سعی کنیم این کتابها را که بالغ بر ۳۰ میلیون تیراژ آن است هر چه زودتر تحویل بدهیم. برنامه دیگری که داریم این است که باید در مورد بیش از ۷۰۰ عنوان کتاب بنشینیم و تصمیم بگیریم، چون این کتابها آماده چاپ هستند و از آنجا که غالباً مربوط به دودمان پهلوی است نیاز به بررسی دارد که آیا چاپ بشود یا نه- تعجبی هم ندارد، چرا که انتشارات فرانکلین زمانی که به انتشارات «نومرز» تغییر نام داد تازه تحت ریاست عالیه اشرف پهلوی درآمد و معلوم است که به این ترتیب در این مؤسسه چه کتابهائی به چاپ می‌رسیده است. و یک کار دیگر ما این خواهد بود که در قراردادهائی که فرانکلین به ثمن بخس با بعضی مترجمین و مؤلفین بسته است تجدید نظر کنیم و آنها را تغییر بدهیم.

به‌هرحال فرانکلین در عمر تقریباً ۲۵ ساله خود دچار تحولات و تغییراتی بسیار گردید که البته یک مقدارش لازمه زمان بود، اما یک سری از این تغییرات حتماً با غرض هم توأم بوده است. مثلاً مدیران و مسئولان قبلی، سازمان کتابهای جیبی را که وابسته به فرانکلین بود و همچنین دایره‌المعارف مصاحب را به انتشارات امیرکبیر فروختند. و از آنجا که اینها در واقع دستاوردهای فرانکلین بود. یکی از هدفهای من باز گرداندن آنها بطریقی معقول به فرانکلین است.

س: بد نیست که مختصری هم از تاریخچه فرانکلین بگوئید گویا نامش را هم تغییر داده‌اید و اکنون انتشارات اسلامی یا چیز دیگری می‌گوئید؟

گرمارودی: بله این شعبه از فرانکلین که حالا به سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی تغییر نام یافته، شعبه‌ای از فرانکلین نیویورک است که حدود ۲۵ سال پیش به عنوان یک مؤسسه غیرانتفاعی برای نشر برخی کتب خارجی بخصوص آمریکائی با ۳ کارمند در ایران شروع به کارکرد، ولی بتدریج در سایه ذوق ایرانی توسعه پیدا کرد، بطوری که اکنون بخش ویرایش آن یکی از مجهزترین قسمت‌هاست. فرانکلین چون کارش از ابتدا نشر کتاب بود و با وسعتی که پیدا کرده بود لزوم یک چاپخانه مستقل برای آن احساس می‌شد. و چاپخانه افست یا چاپ افست از همین جا بنیان گرفت...

همزمان با این توسعه، فرانکلین عملاً از صورت یک مؤسسه غیرانتفاعی درآمد و با توجه به کتابهائی که منتشر می‌کرد، طبقه روشنفکر و کتابخوان پی‌بردند که فرانکلین در زیر پوشش فرهنگی، اهداف استعماری هم دارد و بهتر است اینطور بگوئیم که به حق اکثر قشرهای مردم ما در طی چند ساله اخیر از چنان بینش و تجربه‌ای برخوردار شده بودند که بخوبی می‌فهمیدند مراکزی نظیر فرانکلین یا تحت هر پوشش غلط‌انداز دیگری صرفاً هدفشان رواج فرهنگ آمریکائی در ایران بوده است، و اگر بعضی از نویسندگان زندان کشیده و خوب و متعهد ما نبودند، به‌طور حتم فرانکلین در آمریکایی کردن فرهنگ ما بیشتر از اینها موفق می‌شد.

ادامه دارد

۲۷

نیمهٔ پنهان

۳۱۳۳

دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

واکاوی تاریخ سینمای ایران ■ سعید مستغاثی

کانون انحراف فکری کودکان و نوجوانان

***در بخش سینمایی کانون پرورش کودکان و نوجوانان، فیلم‌هایی تولید شدند که اغلب نه تنها فقط پوسته ای از فیلم کودک و نوجوان بر خود کشیده بودند، بلکه به قول ابراهیم فروزش اساسا هیچگونه برنامه ای برای اکران این تولیدات در نظر گرفته نشده بود! در واقع بخش سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، محفلی برای ساخت آثار روشنفکری غیرقابل اکران شد.**

سینمای شبه روشنفکری ؛ پرده دری‌های علنی

سینمای شبه روشنفکری یا همان که بعدا به موج نو سینمای ایران معروف گشت، اگرچه ظاهرا از ابتذال فیلمفارسی دور بود و ساده نمایی و وجه بازاری آن را نداشت اما به گونه ای بی پرده تر و عریان تر، باورها و اندیشه‌های دینی و هویت ملی مردم و جامعه را هدف قرار می‌داد. این نوع سینما که ظاهری معترض و هنری را هم یدک می‌کشید اغلب با سوژه‌هایی مقابل دوربین قرار می‌گرفت که به عرف جامعه بی اعتنا بوده و آن را به سان سنت‌هایی کهنه و ارتجاعی نفی می‌کرد. در بسیاری از فیلم‌های سینمای شبه روشنفکری، نهادهای یک جامعه اسلامی‌و ایرانی نادیده گرفته شده و یا مورد تهاجم قرار می‌گرفتند و به اسم مدرنیسم و تحت عنوان تجدد و پیشرفت، اباحه گری و بی بند و باری و روابط نامشروع و ... ترویج می‌شد.

فی المثل در فیلمی‌مانند «غزل»ساخته مسعود کیمیایی که محصول «تل فیلم» قطبی و کانون سینماگران به اصطلاح پیشرو (گروهی از به اصطلاح فیلمسازان وابسته به دربار مانند بهمن فرمان آرا و منوچهر انور و پرویز صیاد) بود، عشق دو برادر به یک فاحشه تصویر می‌شد که در نهایت برای اینکه اختلافشان به جای باریک کشیده نشود ، وی را به قتل می‌رساندند. یا در فیلم «نفرین» ساخته ناصر تقوایی که محصول موسسه «سینما تئاتر رکس» برادران رشیدیان بود، پیرمردی یک کارگر نقاش را به منزل اربابش می‌برد اما کارگر جوان با خانم خانه، ارتباط نامشروع برقرار می‌کرد!

و یا فیلم «چشمه» به کارگردانی آربی آوانسیان، داستانش از این قرار بود:

«مردی عاشق زنی می‌شود که همسر دوست او است و به همین جهت عشق خود را فاش نمی‌کند. زن فاسق جوانی دارد و پنهانی در خانه‌ای متروک با او دیدار می‌کند. راز، مدت‌ها پوشیده می‌ماند. دوست شوهر، شبی زن را می‌شناسد و به سبب درگیری اخلاقی با شوهر او، خود را می‌کشد. زن جوان به وسیله زن‌های محله که به عشق او حسادت می‌ورزند رسوا می‌شود و خودکشی می‌کند و شوهر، جسدش را در حوض خانه متروک دفن می‌کند و فاسق زن سر به بیابان می‌گذارد».

در واقع سینمای به اصطلاح موج نو، با تغذیه از منابع شبه روشنفکری (اغلب وابسته به تشکیلات فراماسونری) که سابقه ای ۱۵۰ ساله در فضای فرهنگی جامعه ایران داشتند، بیش از هر موضوعی، دین ستیزی و هویت زدایی را در جامعه ایرانی مد نظر قرار می‌دادند و جانشین کردن فرهنگ و هویتی که هیچگونه سنخیتی با ارزش‌ها و باورهای این جامعه نداشته و ندارند را در دستور کار خود داشتند. دقیقا مانند آنچه در فضای امروز سینمای ایران و تحت عنوان سینمای اجتماعی صورت می‌گیرد و در واقع ملغمه ای از سینمای فیلمفارسی و موج نو سابق است.

کانون انحراف فکری کودکان و نوجوانان

در همین سالها در بخش سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که ظاهرا برای سرگرمی‌و اوقات فراغت بچه‌ها بوجود آمده بود، بساط روشنفکری به راه انداخته شد تا خشت کجی در سینمای کودک و نوجوان این دیار نهاده شود که تا سالیان دراز هم با هیچ شاقولی راست نگردد!! لیلی امیر ارجمند از یاران غار فرح دیبا، مدیر کانون بود و یکی از روشنفکران چپ (که زمانی ظاهرا به همراه پرویز نیکخواه در گروهی ضد شاه ، قصد ترور او را داشتند) به نام فیروز شیروانلو مسئول بخش سینمایی آن شد.

هژیر داریوش که در آن روزگار با کانون همکاری می‌کرد و در واقع از طراحان و بنیانگذاران آن به شمار می‌آمد، درباره فیروز شیروانلو می‌گوید:

«... او هم دوره من بود . من فرانسه رفتم و او به انگلیس. وقتی به ایران بازگشت به جرم سوء قصد به شاه به زندان افتاد. از زندان که آزاد شد به کانون آمد و سیرک مسکو را به تهران آورد و با استفاده از منافع سیرک یک مرکز فیلمسازی به راه انداخت . اما وقتی که یک مرکز سینمایی فیلم‌های کودکان در کانون ایجاد شد، بیشتر جنبه فرضی داشت تا واقعی. به این دلیل که می‌بایست ایران عضو اتحادیه بین‌المللی فیلمسازان فیلم‌های کودکان باشد تا اجازه تاسیس چنین مرکزی را داشته باشد. بنابر این مرکز تولید فیلم‌های کودکان در ایران تأسیس شده بود ولی فیلم نمی‌ساخت. فیروز شیروانلو با سرمایه‌ای که از گردش سیرک مسکو به دست آمد، کار فیلمسازی در کانون را بتدریج شروع کرد با وجود اینکه خود ایشان فیلمساز نبود و یک آژانس تبلیغاتی داشت ...»

یادمان نمی‌رود که براساس اسناد موجود در آن سالها رژیم شاه به توصیه اربابان غربی اش برای مقابله با موج اسلامی‌برانگیخته شده در جامعه، از روشنفکران چپ و حتی مارکسیست، بهره می‌گرفت.

هژیر داریوش در گفت و گویی درباره تاسیس کانون به اصطلاح پرورش فکری کودکان و نوجوانان توسط فرح دیبا و لیلی امیر ارجمند گفت:

«...یک روز خانمی که مدیر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود با فرهنگ و هنر تماس گرفتند مبنی بر اینکه فرح می‌خواهد فیلم برای کودکان به نمایش دربیاید و فرهنگ و هنر کمکی می‌تواند بکند؟ در سال ۴۵ و ۴۶ فیلم‌های محدودی برای بچه‌ها از تلویزیون پخش می‌شد . اغلب محصولات سینمایی که برای بچه‌ها نمایش داده می‌شد، مربوط به کشورهای خارجی بود. من را به آن خانم معرفی کردند و ایشان از من پرسید چطور می‌توان برای بچه‌ها فیلم تولید کرد و نمایش داد...شروع کار کانون بود و قرار بود یک سری کتابخانه برای بچه‌ها دایر کند. آرم کانون در آن زمان یک کتاب بود که در قسمت وسط آن پرنده‌ای می‌خواند و فکر می‌کنم هنوز هم باشد. ولی هنوز سینما در حوزه کاری کانون قرار نداشت. فیلمسازی هم که مطلقاً نبود. این خانم می‌خواستند بدانند چطور می‌شود بچه‌ها را به سینما کشانید و من راه حل را در برگزاری فستیوالی برای کودکان پیشنهاد کردم...»

به هر حال در آن سالها در بخش سینمایی کانون پرورش کودکان و نوجوانان، فیلم‌هایی تولید شدند که اغلب نه تنها فقط پوسته ای از فیلم کودک و نوجوان بر خود کشیده بودند، بلکه به قول ابراهیم فروزش (در گفت وگویی که در سال ۱۳۸۴ برای بولتن جشنواره فیلم‌های کودکان و نوجوانان با نگارنده انجام داد) اساسا هیچ‌گونه برنامه ای برای اکران این تولیدات در نظر گرفته نشده بود! در واقع بخش سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، محفلی برای ساخت آثار روشنفکری غیرقابل اکران شد. به این ترتیب دهها فیلم و انیمیشن ساخته شدند که هیچ‌گاه فرصت اکران عمومی‌نیافتند، چون اصلا محلی برای اکران عمومی‌نداشتند.